

دین و باز دین

جلال آل احمد



آل احمد، جلال، ۱۳۰۲ - ۱۳۴۸.

دید و بازدید/ جلال آل احمد. - تهران: مجید، ۱۳۸۷.
۱۴۴ ص.

ISBN: 978-964-453-075-3

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. داستانهای کوتاه فارسی - قرن ۱۴.

۸ فا ۳/۶۲

PIR ۷۹۳۴ / د ۹

الف. ۱۳۸۷

۱۱۳۱۸۲۰

شماره کتابشناسی ملی



کتابخانه ملی

خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان لبافی نژاد، شماره ۲۰۸ تلفن: ۶۶۴۹۵۷۱۳

دید و بازدید

جلال آل احمد

چاپ اول: تهران، ۱۳۸۷ ه. ش.

۲۵۰۰ نسخه

لینوگرافی: نگین

چاپ: چاپخانه غزال

همه حقوق محفوظ است.

Printed in Iran

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۵۳-۰۷۵-۳

ISBN: 978-964-453-075-3

۲۰۰۰ تومان

از همین نویسنده

۱۳۲۴	تیرماه	نصه و داستان: دید و بازدید	
۱۳۲۶	آبان	از رنجی که می‌بریم	
۱۳۲۷	دی	سه تار	
۱۳۲۹		زن زیادی	
۱۳۳۷	بهمن	سرگذشت کندوها	
۱۳۳۷		مدیر مدرسه	
۱۳۴۰	آبان	نون والقلم	
۱۳۶۴	دی	نفرین زمین	
۱۳۵۰		پنج داستان	
۱۳۶۰		سنگی بر گوری	
۱۳۳۳	اردیبهشت	اورازان	مشاهدات:
۱۳۳۷	مهرماه	تات‌نشین‌های بلوک زهرا	
۱۳۳۹	خرداد	جزیرهٔ خارک در یتیم خلیج فارس	
۱۳۴۵		خسی در میقات	سفرنامه:
۱۳۳۳		هفت مقاله	مقالات:
۱۳۴۱	اسفند	سه مقالهٔ دیگر	
۱۳۴۳	اسفند	ارزیابی شتابزده	
۱۳۴۱		غرب‌زدگی	
۱۳۴۱	مرداد	کارنامهٔ سه‌ساله	
۱۳۵۶		در خدمت و خیانت روشنفکران	
۱۳۵۷		یک چاه و دو چاله	
۱۳۲۷	آبان	قمارباز. داستایوسکی	ترجمه:
۱۳۲۸		بیگانه. آلبر کامو (با اصغر خبره‌زاده)	
۱۳۲۹	اسفند	سوء تفاهم. آلبر کامو	
۱۳۳۱	آبان	دستهای آلوده. ژان پل سارتر	
۱۳۳۳	مرداد	بازگشت از شوروی. و تنقیح آن. آندره ژید	
۱۳۳۴		مآئده‌های زمینی. آندره ژید (با پرویز داریوش)	
۱۳۴۵	پاییز	کروگدن. اوژن یونسکو	
۱۳۴۶		عبور از خط. ارنست یونگر (با دکتر محمود من)	
۱۳۵۱	شهریور	چهل طوطی (با سیمین دانشور)	
۱۳۵۱		تشنگی و گشنگی. اوژن یونسکو (با منوچهر هزارخانی)	

سخن ناشر

جلال آل احمد یکی از پرکارترین نویسنده‌های ایران است که توانسته در طول عمر کوتاهش آثار ارزشمند و ماندگاری از خود به یادگار بگذارد و صاحب سبکی شود که نامش را تا ابد بر تارک تاریخ ادبیات ایران ثبت و جاودانه کند.

نگاهی به کارنامه‌ی هنری او بیانگر تلاش بی‌نظیرش در راه روشنگری جامعه‌ی پخزده‌ی آن روزگار ایران است.

بی‌شک هم‌نشینی با نیما یوشیج، پدر شعر نوی ایران و نیز پیوند زناشویی‌اش با سیمین دانشور در شکل‌گیری و تکامل اندیشه‌های او بی‌تأثیر نبوده است.

همانگونه که نیما یوشیج در شعر پارسی تحول ایجاد کرد و پس از او شاعران بسیاری راه او را تداوم و تکامل بخشیدند و نام نیما به‌عنوان مبدع و راهگشای سبکی تازه در شعر، ثبت و ضبط شده، نام جلال نیز در نثر فارسی به‌عنوان مبدع و متحول‌کننده‌ی آن، می‌درخشد و بسیاری از نویسندگان معاصر و پس از او - خودآگاه یا ناخودآگاه - سبک و سیاق او را درپیش گرفتند و بعضی از آنها حتی از خود او هم پیشی جستند؛ اما نام و اندیشه‌ی جلال به‌عنوان پیشکسوت آنان همچنان از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

اکنون پس از گذشت چند دهه از مرگ او، رسالتی بر دوش متولیان چاپ و نشر مانده تا یاد و نام او و همه‌ی پیشروان میدان نثر و نظم ادب پارسی را زنده نگه دارند و با چاپ و انتشار آثار این بزرگ‌مردان و بزرگ‌زنان، نسل امروز را با اندیشه و کار آنان آشنا کنند تا امروزیان نیز به ارزش و نقش آنها در تحول نظم و نثر پارسی پی برده و بدانند که زبان و اندیشه‌ی ایرانی چگونه به آنها رسیده و در طول تاریخ پرنشیب و فراز زبان، چه کسانی پرچمدار و پاسداران آن بوده‌اند.

انتشارات مجید در راستای همین هدف و آشنایی علاقه‌مندان با بزرگان ادب پارسی،

اقدام به انتشار مجموعه آثار جلال آل احمد یکی از این بزرگ مردان کرده است. از آنجا که نوشته‌های آل احمد طبق الگوی ویرایشی و رسم الخط آن زمان و با وجود امکانات کم چاپخانه‌های ایران زیور طبع یافته بود، بر آن شدیم تا از این نظر دست ناچیزی به این آثار برده و آن را تنها مطابق رسم الخط امروزی درآوریم؛ اما برای نیل به این هدف به هیچ وجه به شیوه و سبک نگارش آل احمد کاری نداشتیم و تنها به اصلاح غلط‌های چاپی و علامت‌گذاری‌هایی از قبیل ویرگول، ویرگول نقطه، نقطه و... اکتفا نمودیم. باشد تا مورد رضایت دوستداران آثار آن زنده‌یاد قرار گیرد.

انتشارات مجید

فهرست

۹	مقدمه
۱۷	۱ - دید و بازدید
۳۳	۲ - گنج
۴۱	۳ - زیارت
۵۵	۴ - افطار بی موقع
۶۷	۵ - گلستان چینی
۷۳	۶ - تابوت
۸۳	۷ - شمع قدی
۹۷	۸ - تجهیز ملت
۱۰۹	۹ - پستیچی
۱۱۵	۱۰ - معرکه
۱۲۷	۱۱ - ای لاس سبا
۱۴۱	۱۲ - دومرده

مقدمه

مجموعه ۱۲ داستان کوتاه دید و بازدید یکی دیگر از آثار جلال آل احمد است که اینک از نظر علاقمندان به او و آثارش می‌گذرد. جلال در هر دوازده داستان این کتاب به انتقاد و کوبیدن وضعیت موجود آن دوره که سراسر کشور در هرج و مرج ناشی از هجوم بیگانگان استعمارگر و بعد از آن دست و پا می‌زند می‌پردازد. در هریک از این داستانها به دفاع از مردم ستمدیده و رنج‌کشیده دوران خود توجه می‌کند و هربار یکی از عوامل سرخوردگی ملت را گوشزد می‌کند. جلال در تمام این دوازده داستان همچون دیگر روشنفکران تحصیل کرده آن زمان به روشنگری و آگاهی مردم می‌شتابد.

دید و بازدید اولین داستان از این مجموعه است که جلال در آن به بهانه دید و بازدید سال نو و نوروز آدمهای مختلف جامعه را معرفی می‌کند. راوی داستان جوان شاعری است که در اولین دیدارش به دیدن یک استاد ادبیات می‌رود. این استاد ادبیات که وانمود می‌کند همیشه در میان انبوهی از کارهای ادبی و هنری غرق است، مهمانانی از اشراف و آدمهای مهم حکومتی دارد و خود نیز آدم بی‌دردی است که از اجتماع دردمند خود تنها شنیده است و آنها را در شعرهایش

می‌سراید؛ مهمانانش نیز که همه از آدمهای ثروتمند و بلندپایه‌اند چیزی جز منافع خود را نمی‌جویند و در بحثهای خود دربارهٔ اوضاع سیاسی و اجتماعی مملکت حرف می‌زنند و هریک بنا به موقعیت خود آن را تفسیر می‌کنند. استاد نیز وقتی در میان آنهاست، یکی از آنها می‌شود و خودش نیز زندگی‌ای اشرافی دارد. در میان مهمانان استاد تنها چند جوان محصل هستند که گویا تنها برای گرفتن نمره به دست‌بوس استاد آمده‌اند و حضور این مهمانان بلندپایه و عالی‌مقام برایشان مایهٔ تعجب است.

راوی بعد از فرار از این اجتماع آدمهای کسل‌کننده به دیدن مادر بزرگ مهربانی می‌رود که مرتب حرف می‌زند و جوان راوی فرصتی می‌یابد تا در خانهٔ بی‌ریای این پیرزن دلی از عزا درآورد و با آجیلها و تنقلات او که از سر بی‌ریایی و پاکی فراهم آورده خودش را سیر کند، همان چیزی که به صورت مجلل‌تری در خانهٔ استاد بود و همه از خوردن آن خجالت می‌کشیدند؛ تازه به وقت بیرون آمدن از خانهٔ پیرزن، جیبهایش را هم پر از تنقلات می‌کنند و عیدی هم به او می‌دهند. خانهٔ بعدی رئیس ادارهٔ دوست راوی است که خودش خجالت می‌کشید به تنهایی به خانه‌اش برود. وقتی در خانهٔ رئیس را می‌زند کلفت خانه به آنها اطلاع می‌دهد که آقای رئیس به مسافرت رفته است تازه راوی به یاد آگهی او در روزنامهٔ بیست و ششم اسفند می‌افتد که ضمن پوشش به دوستان و آشنایان اعلام عدم حضورش را در روزهای عید نوروز را داده بود. اما راوی دوباره به یادش می‌افتد که هر سال چند روز قبل از عید چنین آگهی را از جناب رئیس در روزنامه دیده بود.

جناب رئیس نمایندهٔ آدمهای مردم‌گریز و منزوی است که برای فرار از دیدارهایی که به‌طور حتم بسیاری از آنها به جهت درخواست و تقاضایی به جهت موقعیت شغلی او صورت می‌گیرد، خود را از دیگران پنهان می‌کند تا

مجبور نشود کاری برای کسی انجام دهد؛ زیرا هر دیدی، باز دیدی نیز به دنبال دارد.

این بار راوی داستان به دیدار روحانی محل می‌رود. مهمانان آقا و خود آقا نیز نماینده آدُمهای ظاهرنمایی هستند که از خدا و پیغمبر تنها جمله‌های کش‌دار و غلیظ و شدید عربی را آموخته‌اند و با آن تظاهر به دینداری و خداشناسی می‌کنند اما از رفتار و حرفهایشان پیداست که تمام حرفها و کردارشان جز ظاهر فریبی و ریا رنگی ندارد.

سرانجام جوان راوی، یکرنگی و صداقت را در میان مردم ساده و بی‌آلایش پایین شهر می‌یابد که لباسهای نو ساده‌ای پوشیده و با یک اتوبوس شرکت واحد با شادی و خوشحالی واقعی به دید و بازدید عید می‌روند؛ اما در میان هیاهوی شادی اتوبوس واحد زنی نیز به زندگی پردرد گذشته‌اش حسرت می‌خورد و بر زندگی تباه‌شده‌اش اشک حسرت می‌ریزد. او به جایی رسیده بود که دیگر توجه کسی را به خود جلب نمی‌کرد. او که زمانی خودش را مورد توجه تمام مردها می‌دید، اکنون تنگاله و مچاله‌شده جسمی بود که نه تنها مورد توجه کسی واقع نمی‌شد که همه سعی می‌کردند تا از او دوری کنند.

تمام آدمهای این داستان طیفهای مختلف اجتماع روزگار آل‌احمد است که جلال آنها را به تصویر می‌کشد و از تمام آنها اظهار انزجار می‌کند و پاکی و صمیمیت را تنها در میان مردم فرودست می‌یابد.

گنج داستان آدمهای بیچاره و تنگدستی است که به طور اتفاقی و تصادفی شانس به آنها روی می‌آورد و زندگیشان را زیرورو می‌کند؛ اما وقتی به آلف علوفی می‌رسند یکباره خود را گم کرده، راه و روش زندگیشان تغییر می‌یابد و به اصطلاح دیگر «خدا را بنده نمی‌شوند» اما چون لیاقت و ظرفیت این زندگی جدید را ندارند؛ همانگونه که به طور ناگهانی به ثروت دست یافته‌اند یکباره نیز

همه چیز را از دست می دهند و حتی به پستی بیشتری از زندگی قبلی خود می افتند.

زیارت حکایت ساده دلانی است که آرزوی زیارت عشبات همه عشق و آرزوی آنهاست. حکایت مردم قانعی است که در مقابل تمام ناملایمات زندگی مقاومت می کنند و با رنج و بدبختی ای که گریبان آنها را گرفته می سازند و در مقابل نابرابریها و تضادهایی که با طبقات بالاتر جامعه دارند، هیچ فریاد اعتراضی بر نمی آورند و تنها دلخوش به مقدسات و عقاید مذهبی کرده اند، بدون آنکه بدانند حقیقت قیام کسی که به زیارتش آنها مشتاقند چه بوده است. افطاری موقع نیز زندگی آدمهای متعصب و خشکی را به تصویر می کشد که خود را تنها گرفتار شرعیات کرده اند و هر چه در زندگی آنها رخ می دهد به حساب قضا و قدر می گذارند و معتقدند که روزی آنها همان است که خداوند برایشان مقدر کرده و به آن راضی اند و درحالی که شاید بتوانند خود سرنوشت خودشان را تغییر بدهند اما آن را دخالت در کار خدا می دانند؛ اما جالب است که خودشان هم نمی توانند آنچه را که دین خدا به عهده شان گذاشته به جا بیاورند و برای توجیه اعمال خود متوسل به (کلاه شرعی) شده، چنانکه شخصیت اول این داستان برای فرار از وظیفه شرعی (روژه) دست به مسافرتی مصلحتی می زند تا بتواند روزهایش را بشکند ولی همین آدم در مقابل تظاهر به روزه خواری دیگران در ملاء عام دست به اعتراض می زند و حتی تا درگیری و کلاتری و جریمه شدن هم پیش می رود.

جلال در گلدان چینی آدمی را به تصویر می کشد که نماینده تمامی انسانهایی هستند که به عقاید و آرمانهایشان چنان یابیندند که آن را حفظ می کنند و می خواهند دیگران را هم با خود هم عقیده کنند. اما کسانی نیز هستند که بعد از آنکه به راز و رمز و تمام پیچ و خم آرمان دیگران پی می برند خواسته یا

ناخواسته آنها را درهم می‌شکنند، درست مثل گلدان چینی قیمتی و عتیقه‌داستان.

وقتی هم که صاحب این آرمان و اعتقاد تمام آرزوهایش را شکسته و از بین رفته می‌بیند، فویاد اعتراض برمی‌آورد و از دیگران و مردم اجتماعی که شاهد چنین ظلمی بوده‌اند کمک می‌طلبد؛ اما جواب اجتماع خواب‌زده روزگار جلال بی‌اعتنایی و در برخی موارد تمسخر اوست. حتی کسانی که با او پیمانی سخت بسته‌اند همینکه منافع خود را در خطر می‌بینند قول و قرارشان از یاد می‌رود؛ درست مثل راننده اتوبوس داستان!

جلال در تابوت به زاهدان و متولیان ظاهرفریبی می‌تازد که دین و مذهب را وسیله‌ای برای چپاول و غارت مردم ساده‌دل قرار می‌دهند و همیشه آنها را از خشم خداوند می‌ترسانند و یا به وعده‌های خود ساخته دلخوش می‌کنند تا ذهن آنها را منحرف کرده کسی به ماهیت واقعی آنها پی نبرد.

متأسفانه چنین عابدنمایی در تمام طول دوران زندگی بشر بوده‌اند و این مختص کشور و یا دینی خاص نیست. امت تمام پیامبران بعد از رحلت آن پیامبر گرفتار چنین افرادی شده‌اند که در طول تاریخ شاهد نمونه‌های بی‌شماری از آن هستیم و این مساله در میان مسلمانان نیز دیده می‌شود. جلال در این داستانهواره به چنین کسانی اعتراض می‌کند.

شمع قدی حکایت پیرمردی است که در شبهای عاشورا کنار مسجدی شمع می‌فروشد. مدتها مراسم عزاداری شب عاشورا از طرف دولت ممنوع شده بود و مردم جرأت به راه انداختن دسته‌های عزاداری را نداشتند و تنها به مجالس روضه بسنده می‌کردند. مردمی که یکبار طعم هجوم باتونهای پاسبانان را چشیده بودند، دیگر جرأت مقاومت نداشتند و تن به سکوتی خفقان‌آور داده‌اند. پیرمرد زخم‌خورده که یکبار باتونهای پاسبانان شمعهای او را از بین برده بودند، امید به

تقاص الهی داشت و به گمانش که خداوند خودش ریشه ظلم را می خشکاند، یقین داشت که آن پاسبان به تیر غیب گرفتار شده است؛ اما در پایان داستان همان پاسبان را می بیند که بسیار سالم و سرحال، خنده کنان از کنار بساط درهم ریخته او که اینبار با هجوم مردم ازین رفته، می گذرد.

مردم از بس خفقان و ظلمتی که سایه حکومت قزاقهای رضاشاهی بر جامعه افکنده، با وجود آنکه در آن سال از طرف دولت آزادی برگزاری مراسم عزاداری اعلام شده، با دیدن نشان پاسبانان از دور آنچنان می ترسند که بی اختیار فرار می کنند و آنچنان می ترسند که هر چیزی که جلوی فرارشان قرار می گیرد را ازین می برند حتی اگر بساط پیرمرد فقیر شمع فروش دم مسجد باشد.

تجهیز ملت اعتراض شدید جلال به اوضاع و احوال زمانه ای است که کشور در هرج و مرج شدیدی دست و پا می زد و کاری از دست حکومت بر نمی آمد. کشور مورد هجوم دولتی استعمارگر قرار گرفته بود و مردم بیچاره و هراسیده تنها راه نجات خود را در فرار می دیدند اما نمی دانستند باید به کجا گریخت و به فراری بی هدف دست می زدند. تنها پیرزنی که هنوز در روزگار ناصرالدین شاهی به سر می برد تمام سروصداهای ناشی از انفجار بمب و تیر و تفنگ را به تمسخر گرفته بود و راحت و بی خیال مشغول گفتن حکایت ترور شاه شهید! شد. این تمسخر و طنز جلال نسبت به جنگی فرمایشی است که نتیجه اش از قبل معلوم است.

پستیچی نگاه ترحم آمیزی به زندگی کارمندان دون پایه ای دارد که بعد از سالها خدمت صادقانه آنقدر فقیر و تهیدستند که اگر کمک مردم نباشد نمی توانند حتی در شب عید برای پسر بچه دبستانی خود گیوه ای بخرند. این طبقه آنچنان در بدبختی و فقر دست و پا می زند که حتی نامساعد بودن وضعیت جوی هوا گریبانشان را می گیرد و روزگار نیز با آنها ناسازگاری دارد و جلال فریاد اعتراضش

را به گوش فضای خفقان‌آور اجتماعی می‌کشد که حتی از کمک‌کردن به چنین افرادی می‌ترسند.

در معرکه جلال قشری زاهدنما در جامعه را به سخره می‌گیرد که با استفاده از سادگی مردم پایین‌دست جامعه آنها را غارت می‌کنند و می‌چاپند و مردم نیز با اعتقادی کامل و دلی پاک به حرفهایی که خودشان هم قبول ندارند گوش می‌دهند و جیب‌گشاد این زاهدنماها را پر می‌کنند. جلال نه تنها این آدمها را کمتر از ظلم و فساد اجتماعی که گریبان این ملت رنج‌دیده را گرفته نمی‌داند؛ بلکه در این داستان آنها را شریک و هم‌دست ظلم به حساب می‌آورد چنانکه وقتی منافع این افراد به خطر می‌افتد با دادن رشوه عامل ظلم و خفقان را به یاری خود وامی‌دارند.

ای لامسی‌سبا نیز قشر اهل وعظ زمان جلال را می‌کوبد و در قالب طنزی شیرین آنها را عامل عقب‌ماندگی مردم اجتماعی می‌داند که آنقدر نابرابری و ظلم وجود دارد که در حال خفه‌شدن هستند. وعظهای آنها به خصوص در ایام سوگواری سالار شهیدان به جای آنکه مردم را به ماهیت و حقیقت قیام کریلا آگاه کند، آنها را به سکوت و تن‌دادن به سرنوشت پر از رنج خود تشویق می‌کند و در آنها تلقین می‌کند که آنچه بر سرشان می‌آید از تقدیر الهی و خواست خدا است و اگر آنها سعی در برهم‌زدن آن کنند، کافر خواهند شد و موجبات خشم خداوند را فراهم می‌آورند و در عوض سعی دارند که به آنها بقبولانند روشنفکران که سعی در بیداری مردمی رنج‌دیده دارند تا بندهای اسارت و نابرابری را پاره کنند، از عوامل شیطان هستند.

جلال در دو مرده به مقایسه دو قشر فقیر و ثروتمند جامعه می‌پردازد و دو مرده را به تصویر می‌کشد که یکی از زور فقر کنار جوی آب مرده و نعش او رها شده تا ماموران شهرداری و پاسبانان آن را ببرند و مرده‌ای ثروتمند که بر دوش

انبوهی از جمعیت راهی قبرستان است و سرانجام نیز نتیجه می‌گیرد که باز هم از همین مرده فقیر به کسی خیری می‌رسد؛ ولی آن ثروتمند با آنهمه دبدبه و کبکبه‌اش هیچ چیزی به کسی جز وارثانش نمی‌رساند.

سیدعلی شاهی